

روز دیگر هم ملاقات و دید و بازدید اعضاء ایرانی کابینه و وکلاء معروف صرف شد . بر حسب خواهش مدیران محترم جرائد ایرانی که در طهران بودند، با ایشان ملاقات و در بین گفتگو نقشه اصلاحاتی را که در نظر داشته و بانجام و اختتام آن امید وار بودم ، با ایشان ارائه نمودم . سپس در حمایت متفقۀ سلسلۀ روزنامجات هم چه روزنامه هائیکه در خود طهران و چه در سایر ولایات ، طبع و توزیع می شد ، واقع شدیم . یکی از آثار بی تجربگی عموم طبقات ایرانیان در امور سیاسی ، افعال و تأثر مضحك آنها از تنقید روز نامه ها میباشد . از نائب السلطنه گرفته تا ادنی مأمور دولتی ، همواره در این خوف و بیم بودند که مبادا روزنامجات بافعال ایشان نکته چینی نموده و ایشانرا در انظار عوام خفیف و تمسخر نمایند . با اینکه بموجب قانون مشروطیت ، آزادی کلی بجرائد و مطبوعات داده شده بود ، بسیار اتفاق می افتاد که اکثر اوقات وزیر داخله يك یا چند جریده طهرانرا بواسطه اینکه از امور و مقاصد دولتی تنقید می نمودند ، توقیف ، ولی چیزی نمیگذشت که مدیران دلیر و مبرم ، بانواع مستمسکها ، اجازه اشاعه روز نامه خود را گرفته و باز جرائد را جاری می نمودند . روز نامهائی که در آنزمان در طهران معتبر و محل اعتنا بود ، یکی روز نامه « استقلال » بود ، که زبان و حامی پارتی اعتدالی مجلس بود و دیگر روز نامه « ایراف نو » ، که طرفدار حزب دموکرات بود . ولی روزنامه دولتی بهتر و بیباکترین روزنامه بود که در ایران انتشار می یافت ، این جریده خدمات خالص و مفید بأمورین مالیه از روز ورودشان نمود .

بیست و دوم مه (بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۲۹) رئیس

تشریفات وزارت خارجه ، مارا با اداره جات موقتی که در دربار برای ما مرتب نموده بودند راه نمائی کرد . در آنجا معاون وزیر مالتیه و بعضی اعضاء سایر ادارات با ما معرفی و مقدار زیادی چای و سیگار صرف شد ، هر یکی از صاحبمنصبان خواهش داشتند که تا مدت مدیدی با ما سلسله ملاقات دوستانه ، جاری داشته باشند . بدین غرض که تشکیل و نظم اداره را بعقیده خود باحسن وجوه برای ما شرح وهم اظهار اطلاع و معرفت نموده و توضیح دهند ، که چگونه ضروریات موقع و وقت را فهمیده و ملتفت شده و چگونه دولت در مهیا نمودن پول که برای گردانیدن ماشین آلات و ادارات مانند روعنی است ، برای خود و سایر مستخدمین ادارات مستأصل شده است . ممتازالدوله وزیر مالتیه بهناوین ممکنه ، با معاونت نموده و تا درجه در شروع بکار مستقل شده بودیم ، که بیست و سوّم مه (بیست و سوّم جهادی الاولی ۱۳۲۹) یعنی یازده روز پس از ورودمان ، بحران کابینه شروع و مشارالیه مستعفی گشت . چندی بعد معلوم شد که سپهدار رئیس الوزراء و وزیر جنگ ، احساس کرده بود که وزیر مالتیه در امضاء چک و بروات دولتی به آن اندازه که ایشان متوقع و لایق شأن وزیری میدانستند ، اختیار و بی پروائی نداشت . اگر چه این تبدیل کابینه که در ابتداء شروع بکار واقع شد ، قدری خیالات مارا در هم و پریشان کرد ، ولی بعد ها بالطبع به آن امور عادیه مملکتی معتاد شدیم .

یکی از صاحب منصبان اداره مالتیه که با معرفی شد مسیو لکفر (M. Lecoffre) بود . مشارالیه فرانسوی نژاد و تبعه انگلیس ، ولی عادات و جنبه فرانسوئیت در او غالب و مدت مدیدی در ایران

اقامت داشته و در اداره مالیه بشغل ممیزی مشغول بود. و قتیکه همه
اعضاء اداره رفتند، مسیواکفر نشسته و بمن نگاه کرد و گفت «مستر
شومستر! خیلی خوشوقت شدم که شما بایران آمدید، زیرا که من و شما
میترانیم با هم مالیه این قوم را که درحالت بدی است، تصفیه و اصلاح
کنیم، من از خیالات اطمینان بخش مشارالیه اظهار تشکر نمودم.
مستر هیلز بواسطه ناخوشی سخت دختر کوچکش در قسطنطنیه از ما
عقب مانده بود، بیست و پنجم مه (بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۳۲۹)
با فامیلش وارد شد، ولی بدبختانه بمجرد ورود، طفل دیگرش مریض شده
و ناچار از خدمت خود مستغفی گشت. دوم ژون (چهارم جمادی الثانیه
۱۳۲۹) مشارالیه طهران و همراهان را در حالت تأسف گذارده و
بجانب امریکا رهسپار گشت. هنگام ورود یارک اتابک پانزده یا
بیست نفر نوکران ایرانی زرنک کاروان را دیدیم، که شخص ایرانی
مخترمیکه میهماندار موقتی بود، برای خدمات شخصی ما معین کرده،
تا اینکه خودمان امور شخصی خود را منظم بکنیم. بعد از دو روز که
امور خانه را مرتب نمودیم، نوکرهای مزبور را برای انجام امور
معین کردیم، زیرا که ایشان با سفارش نامهای معتبر نزد ما آمده بودند.
بعد از چند هفته کم کم شهرت یافت که ایرانیان امریکائیه را بهائی
پنداشته و میگویند که ایشان برای تنظیم امورمالیه بایران نیامده، بلکه
برای ترویج و اشاعه مذهب بهائیت آمده اند (۱). آخر کار وزیرمالیه در
اعتطاف توجه ما به آن مسئله مبالغه کرده و گفت «بهر آنست که شما نوکرهای
موجوده خودتانرا تبدیل نمائید، زیرا که همایشان متهم به بایبگری (بهائیت)
می باشند، من از آن اظهار خیلی تعجب نمودم، چرا که آن خبر برای
ما بسیار تازگی و غرابت داشت، و هیچ وقت باین خیال ملتفت نشده

(۱) بهائیه متدین بدهی میباشند که مسلمانها از ایشان نفر نموده و تا چندی قبل مسلمانان
بمتصب ایشان را زجر و قتل مینمودند و در آنها مردمان قابل و وطن فوسست یافت میشود ●

بودم ، که باید نوکرهای شخصی خود را امتحان عقیده و مذهب بکنم ، خصوصاً که این حرکت برخلاف اصول و مسلك مستخدمین کشوری (ارباب قلم) امریکاست . بوزیر مالیّه گفتم که « امریکائیهها با بی نیستند ، ولی من خوش ندارم که دولت و ملت ایران در عقائد مذهبی ، و نوکران ، و رنگ دستمال گردن ما تصرف و مداخله بکنند . و اگر دولت ایران اقدامات مهمتری ، برای اصلاحات مملکتی فکر نکرده ، بهتر است که فکر بکند » . این آخر دفعه بود که رسماً در آن باب مذاکره شد ، ولی این قضیه بواسطه سعایت اشخاصیکه در صدد اختلال کارهای ما بودند ، روز بروز بعجله شهرت و شیوع می یافت و در چند روزنامه هم تصویر های مضحك [کالیکا توری] مارا کشیده ، ولی چون اعتنائی به آن عوالم نه نموده و بکار خود مشغول بودیم ، عوام بزودی آن قصه را فراموش کردند .

در خلال آنحال از منشا آن (آتريکما) سازشها نيکه در تفریب امور ما شده بود مطلع شدم . تقريباً هرکس که با ما ملاقات می نمود ، در يك موقع از مذاکره کلمه [آتريک] را استعمال میکرد . مثلاً میگفتند « کاینه بر ضد شما آتريک میکند » یا « صاحب منصبان بلجیکی گمرک بر ضد امریکائیهها آتريک میکنند » یا اینکه میگفتند « مستر شوستر !! این موقع بواسطه آتريکها خیلی دقیق و خطرناک است » یا « ایران سر زمین آتريک و پليک (تهمت) است » من برای حفظ شئونات خود مجبور شدم ، که بهريك این قسم جواب بگویم ، که « امریکائیهها در آتريک خیلی خوب نشوونما کرده و زبردست تر و چالاکتر میباشند ، هر وقت آتريکی روی کار بیاید خیلی خوشحال خواهند شد » . اولین آتريک و سازشیکه احساس نمودم ، ساخته و پرداخته سپهر مرئوسان

(M. Mornard) بود که اول مستخدم بلجیکی گمرک و بعد رئیس کل گمرکات ایران گردید. این شخص در اداره گمرگی وطن خود بخدمت بسیار پستی مأمور بوده و سپس معاون هموطن بدنام خود مسیو نوز شده و بایران آمد. مظفرالدین شاه مسیونوز را برای احداث و تشکیل اداره گمرک ایران انتخاب و جلب نموده بود، ولی مشارالیه در کار خود قسمی ترقی حیرت انگیز کرد، که بزودی صاحب اقتدار و ثروت بسیار و نزد دولت روس محترم گردید. اول کاری که وکلاء مجلس دوره اولیه کردند این بود، که مظفرالدین شاه را مجبور نمودند که دهم فوریه ۱۹۰۷ (بیست و ششم ذیحجه ۱۳۲۴) مسیو نوز را با مشاغل بزرگ عدیده که داشت، معزول و از خدماتش منفصل کرد. درباره مشارالیه میگویند که اکنون در بلجیک از املاک و قصوریکه (از پولهای ایران) برای خود مرتب نموده، بهره مند و محظوظ میشود. همین جناب محترم بود که در چندین معامله راجعه بنخرانه، برای دولت ایران، مراسله و پیشکاری نمود. تفرقه موجوده گمرکات ایران را که شرح آن مفصلاً ذکر خواهد شد او ترتیب داده و دو قمره استقراض از دولت روس که اکنون برای دولت ایران مورد اشکال و زحمت فوق العاده گردیده بسی ایشان انجام گرفت. مسیو مرنارد معاون مخصوص مسیو نوز و در تحت حمایت او بود و قبکه مجلسیان مسیو نوز را خارج کردند، مسیو مرنارد ترقی نموده و ریاست گمرک که یکی از خدمات مسیو نوز بود سر بلند شد.

در هنگام ورود ما تقریباً بیست و پنج یا سی نفر بلجیکی به همراهی مسیو مرنارد در تمام گمرکهای ایران مستخدم بودند. شنیده شد که مسیو مرنارد بکمک و همراهی سفارتین روس و بلجیک، جهد بلیغ

و سعی بینهایتی نمود که شغل خزانه داری کل را ضمیمه خدمت خود نماید ، ولی گویا مجلس در صدد تبدیل کلی بود . و قتیکه صاحبمنصبان بلجیکی گمرک به نتیجه کوشش خود نائل نشده و راه وصول بمقصود را بروی خود مسدود یافتند ، بداییر دیگر مستمسک شده و نقشه دیگری پیش کشیدند که حتی الامکان اثرات مأموریت امریکائیا را غیر متناهی و بی نتیجه کنند .

زمان کمی از ورود ما بطهران ، مراسم و معامله استقراض یک ملیون ودویست و پنجاه هزار لیره انگلیسی از بانک شاهنشاهی ایران که در تحت کمپانی انگلیس است ، انجام یافته و دو هفته قبل از ورود ما شروط متفق علیه قرارداد قرضه مزبوره بکلی انجام یافته بود . و کلاه مجلس هم فی الواقع به آن استقراض راضی شده بودند ، ولی قبل از آنکه اقدام قطعی و تصویب نمایند ، چند نفر از وکلاء رأی دادند که تا ورود ما تأمل نموده و از ما مشورت نمایند . چون کابینه معامله مذکوره را تصویب نموده بود ، بسیار عجله و اضطراب داشت که زودتر کار پایان رسیده و معامله بکلی ختم شود .

مسیو مرنارد بر حسب اشاره و ایماى محرمانه چند نفر از نوآب و طرفداران معروف روس که در خارج و داخله مجلس و کابینه بودند چندی قبل از ورود ما مسوده مواد قانونی پیشنهاد کرده بود که از آنجمله اختیار کلیه مصارف وجه آن استقراض ، موکول برآی کمیونی مرگب از پانزده نفر که در تحت ریاست خود مسیوی مذکور باشد و جناب ایشان سردار و قطعه مرکزی آن کمیون باشند و بعد از آن تدبیر ، خزانه دار امریکائی که برای نظم و ترتیب امور مالیّه می آید ، خود را در حالت تحمیر و تذبذب کلی به بیند ، یا که در تحت اقتدار

میومرزارد و کمیونتر که برای نظارت قرضه مزبوره تشکیل شده بود خدمت نموده و یا در جای خود نشسته و آخرین قود کار آمد دولت را که مایه و قابل پیشرفت و اصلاح بسی کارها تواندشد ، در تصرف و اختیار اجانب دیده و تماشا کند . وقتی از این تفصیل مطلع شدم که آن مسوده بمجلس پیشنهاد شده است ، فوراً يك راپورت مختصری ، مبنی بر چگونگی حالت حاضره مالیه ایران ، نوشته و بکابینه پیشنهاد نموده و سؤال کردم که آیا میل دارند حجره (رخنه) دیگری در این خانه ویرانه احداث نموده و برنظمی و هرج و مرج امور دولت را توسعه دهند ؟ و يك دستورالعمل ساده قانونی هم باراپورت مزبور فرستادم که چون اختیار نسخ و ابطال معامله مزبوره ، ورد مصارفیکه ازقرار داد مزبوره پیدا شده ، ازوظایف خزانه دار کل است ، باید موقوف و موکول بامضاء او باشد .

کابینه مسوده مزبوره را امضاء نموده و بمجلس فرستاد و ۳۰ مه (غره جمای اثنایه ۱۳۲۹) باکثرت آراء گذشته و قانونی شد . پس باینجهت قبل از آنکه شروع بکار کنیم ، اولین کوشش عناصر اجنبیه آن آنتریک که برای اشکال تراشی در پیشرفت امور و بستن دعوت و پای ما اتفاق نموده بودند ، درهم شکسته و ازهم گسیخته شد . وقتیکه مجلسیان نازکی حالت و اهمیت موقع را احساس نموده ، خیلی اظهار مسرت و خوشوقتی کردند .

در مدت اقامت در ایران ، تجربه برای من حاصل شد که مناسب است در این جا ذکر نمایم که چگونه مشرق زمینیان بماملات جزئی اهمیت میدهند . از بدو ورود ما ، بدون اغراق ، صدها از اهالی ایران و اجانب مرا ملاقات نموده و بموجب رسوم معموله مملکتی و مهبسان

نوازی بدیدن من آمدند . ولی بسیار متعجب شدم از ملاقات جوانی که برای ملاقات من آمده و اظهار نمود که منشی (پیشکار) سردار اسعد میباشد . قارئین بخاطر خواهند داشت که سردار اسعد یکی از سرداران و خوانین بزرگ بختیاری است که در خلع شاه در سنه ۱۹۰۹ حصه و سهم کافی برای خود تحصیل نموده بود . جوان مزبور گفت که « حضرت سردار اسعد در انتظار ملاقات شما میباشند ، و خیلی میل دارند که از شما دیدنی بکنند » من گفتم که همه روزه بعد از ساعت پنج عصر در منزل خود که در پارک اتابک واقع است بوده ، و از ملاقات ایشان خوشوقت و محظوظ خواهم شد . روز بعد رفته بمن رسید که سردار اسعد در خانه خود که واقع در کوچه بختیاریهاست ، ساعت شش عصر همانروز انتظار ملاقات مراد دارد . روز بعد باز منشی مزبور آمده و سؤال نمود که چرا من حضرت معزی الیه را که « بسیار غیور و دارای شوکت و اقتدار است » منتظر گذارده و از نرفتن خود ایشانرا ملول گردانیده ام ؟ من گفتم در مملکت ما این امور جزئییه را اهمیت نداده و جزو رسوم اخلاقی و قوانین مهمان نوازی ندانسته و بر فرائض خود ترجیح و برتری نمیدهند . از سبقت و مبادرت آن حضرت اجل در این ملاقات بسیار مسرور و محظوظ خواهم شد . عصر همانروز سردار اسعد بدیدن من آمده و مذاکرات دوستانه باهم داشتیم . روز دیگر برای بازدید بخانه ایشان رفته بعد معلوم شد که غرض سردار اسعد از دعوت من بخانه خود ، بزعیم کسانیکه مشارالیه را تحریک و تحریص نموده بودند ، یکی حصول عزت و زیادتی شرافت برای خود و دیگر تهتیک و تنقیص احترام و شئونات رقیب خودش یعنی سپهداز که رئیس الوزرای آنزمان بود میباشد

باین حال اگر سبقت بدیدن او کرده بودم ، بی شبهه سپهدار را دشمن قطعی خود قرار میدادم .

يك هفته پس از ورود ما یکی از ملاقاتیان ایرانی فرصتی یافته و با نهایت ادب پرسید که « شما کی فرصت و عزم رفتن بسفارت روس دارید ؟ » قدری بعد از آن رافعیکه ظاهراً از طرف سفارت انگلیس آمده بود سؤال فوق را نمود . من جواب گفتم که از سفر دور و درازی آمده و تا يك ماه دیگر ممکن نخواهد بود که اثبات‌الیت (بل) خود را مرتب بنمایم . از آن روز به بعد هیچ روزی نمیگذشت مگر آنکه مستقیماً یا مع‌الواسطه خبر میرسید که سفراء در انتظار پذیرائی ، یعنی برای رفتن من بملاقاتشان میباشند . بعد از دو هفته که مسئله مذکوره متوالیاً مذاکره و تکرار میشد ، بواسطه تحقیق ذیل امر مضحکی واقع شد . من تحقیق نمودم که اگر یکی از صاحب منصبان و مأمورین دولتی وارد پایتخت و مرکز شود ، تکلیف و وظیفه معمولی او در اینگونه امور چه خواهد بود ؟ گفتند تازه واردی که از اعضاء ادارات دولتی باشد اول او در منزل خود از مردم پذیرائی میکند ! پس معلوم شد که قضیه ملاقات بقسمی که پیش آمده خیلی بموقع و بجای بوده . اگرچه مذاکره این مسئله بسیار لغو و نامربوط بنظر می آید . اما کم کم آن سؤالات که (آیا بملاقات سفرا میروم ؟ و کی خواهم رفت ؟) در صورتیکه مقصود از سفراء فقط سفارتین روس و انگلیس بود ، اصلاً و رأساً مضمون و مبحث بزرگی شده که نه تنها دوائر ارتباطی دیپلماتی اروپائیا را غرق کرده ، بلکه صاحب‌منصبان ایرانی را هم فرا گرفته بود .

من از سرگذشت اسف انگیز مسیوییزو که ذاکتر (عالم منبخر) معروف مائیه فرانسه بود مطلع شدم که دو سال قبل از ما بطهران آمده

و چون دیپلماتهای روس و انگلیس و سایر دول اجنبیه را مردمان
 مهبات نواز جذاب القلوبی که همیشه برای مشورت و راهنمایی حاضر
 و آماده اند شناخته بود ، بقسمی در مصاحبت و ندی ایشان حاضر و
 فریفته و از ضیافتها تیکه سفراء برای احترام وی مینمودند ، مفتون
 و مدهوش گردیده بود که آن کار جزئی را که برای آن بایران
 آمده (یعنی نظم و ترتیب امور مالیه ایران) بکلی فراموش و گمان
 کرد که فقط برای نوشیدن چای و بازی گنجفه و سواری و هواخوری
 کردن ، برای حفظ الصحه بایران آمده است . وقتی از خواب غفلت بیدار
 و بخيال اصلاح امور لازمه تکلیفیه خود افتاد که ملتفت شده و دانست
 که مجلس او را هم از زمره بلجیکهای سابق پنداشته و دید که برای
 اصلاح اموری که راجع و متعلق بمعاونت ایرانیان و وظیفه او میباشد ،
 مراجعت بوطن عزیز خود یعنی فرانسه ، انسب و اولی است . خلاصه
 مسیو یزید در هر حالت تسامح و تعامل ماهرانه کاملی در اصلاح امور
 مالیه نمود . پس از اختتام دوسال دوره مأموریتش ، بدولت ایران که
 بسیار صبور و نسبت با جانب زود باور و خوش عقیده بود وصیتی
 نمود . وصیت مزبوره عبارت از يك راپورت سی صفحه بود که
 بزبان فصیح و سلیس فرانسه با [تیپ] (ماشین خط نویسی) نوشته
 (طبع کرده) و رأی خود را ظاهر نموده بود که هر کس بجای
 مشارالیه منصوب شود ، باید چه قسم قوانین در تجدید و تشکیل امور
 مالیه اختیار کند . مسیوی موصوف در مدت اقامت در طهران صحت
 و استقامت جسمانی بسیار ترقی کرده و پس از مراجعت پاریس
 ثانیاً بخدمت دولتی سابق خود برقرار ، ولی اداره مالیه ایران
 همچنان حالت بی نظمی و تزلزل سابقه باقی ماند .

آخر الامر والا حضرت نایب‌السلطنه در موقعی بین گفتگو پرسیدند که « آیا برای ملاقات سفارتین روس و انگلیس خواهید رفت ؟ » چون خیال مذاکره و شرح و بسط آن مبحث نازک را نداشتم ، بطریقه مشرق زمینان جواب دادم که عجله مشغول نظم و ترتیب اثاث‌البیت و به امور خانه خود بسیار گرفتار و بنوشتن و تدوین قانون اصول مالیات مشغولم که بکابینه و مجلس پیش نهاد نمایم . بعد از همه آنها در یکی از جلسات کابینه که اکثر اوقات مدعو می‌شدم وزیر امور خارجه ایران که شخص نمینی بود و محترم‌السلطنه لقب داشت در حضور اعضاء کابینه با کمال منانت و معقولیت این صحبت را بمیان آورد « نمایندگان دول اجنبیه مقیم طهران نمیدانند چرا شما بملاقاتشان رفته اید ؟ و خیال متحیرانده که آیا سبب آن چیست ؟ و نیز گفت باجیکیه و فرانسویها و سایر اجانب که برای ملازمت به ایران آمده‌اند . همیشه بملاقات سفرا رفته و اینگونه ملاقاتها را موجب ازدیاد احترام و قدر و منزلت خود می‌شمارند . دیپلماتها نمیتوانند ملتفت شوند که امریکائیها چرا رعایت این نکته را نمینمایند » من در جواب گفتم « عالی حضرت ! در این سؤال پیچیده دقیق نکته و حکمتهای بسیاری است . قبل از اینکه نکات مزبوره را بیان نمایم میخواهم سئوالی بکنم که آیا من صاحب منصب و مأمور دولت ایران نیستم ؟ اگر هستم آیا نباید بر رسوم و قوانین معموله عمل نمایم ؟ » بعد قدری در آن باب بحث و مذاکره شد ، تا اعضاء کابینه راضی شده ، تصدیق و اظهار نمودند که بهیچ قسم و عنوان مجبور نمیشید که سبقت و مبادرت در این ملاقات نماید زیرا که حقیقه این سبقت و پیشدستی در ملاقات بر خلاف رسوم معموله مملکت است .

اعضاء کابینه از آن خیال و اظهار من مسرور شده و تمجید کردند که چگونه يك نفر اجنبی این طور با خلوص صداقت خود را از اعضاء دولت ما دانسته نه مثل سایرین که فقط بملاحظه منافع شخصی مراعات این نکات را فراموش می نمایند .

اکنون که آن مذاکرات و ابخاطری آوردم بیشتر محظوظ و خوشوقت میگردم . وقتیکه وزیرمختارهای روس و انگلیس ملتفت شدند که خیال پیشنهاد کردن قانونی برای اجراء بمجلس دارم ، هواخواهان و کسانی که در تحت حمایت و عاطفت دولت روس بودند علانیةً و صراحةً تهدید کردند که قانون مرا ، کشته (یعنی بواسطه مخالفت و ضدیت بکلی بی اثر و بی نتیجه کرده) و یا اقلأً ضعیف و خشی خواهند نمود . ولی زود ملتفت شده و دانستند که غالب و کلاه در ظرف سه هفته معاشرت با ما ، بدرجه مساعدت در پیشنهادها و اعتماد با اظهارات ما نموده اند که باعث مزید حیرت و تعجب دیپلماتها گردید . مشاهده آن حالت برای دیپلماتهای مزبور منظره بسیار هولناک و وحشت انگیزی بود که یکنفر اجنبی که با تنسبه بایشان اجنیت قائمه دارد ، بدون اینکه اول زمین ادب ایشانرا بوسمیده باشد ، چگونه با کمال اقتدار راه رفته و کار میکند . اگر اقدام يك ملاقات چند دقیقه کرده و یا اقلأً [کارت ویزت] گوشه تا کرده خود را فرستاده بودم ، سازها کوک و رقصها شروع شده و از چهار سمت [دینر] ها (دعوت شام) بود که مثل باران بر سر ما باریده و باز دیدهها بود که متوالی بعمل آمده . و دیپلمهای حسن اخلاقی بمن داده میشد که برای نزهت هوای دواثر دیپلوماسی مشرقیه قابل و لایق بوده و نتیجه این میشد که قانون من از مجلس نگذشته و باقی مدت مأموریت ایران خود را صرف بازی

تیس و گنجینه می نمودم .

در خلال این حال و بازیچه‌های فوق ، ایرانی‌ها بکلی بیکار و معطل مانده و از خواب بیدار شده و چند مرتبه چشم‌های خود را بهم مالیده و حواس خود را تیز (جمع) کرده و میگفتند که « فرنگی با ما هست که انشاء الله احکام سفارتخانه‌های اجانب را متابعت نکرده و فرامین آنانرا اطاعت نمی کند . بیائید تا معاونتش نمائیم » .

در مشرق زمین افواهاست و آراجیف کفشهای هفت فرسخی دارد (یعنی اخبار بی اصل بسیار زود انتشار می یابد) سیزدهم ژون (پانزدهم جمادی الثانیه ۱۳۲۹) یعنی یکماه تمام پس از ورود ما و کلاً متفقاً قانونی را تصویب و تنفیذ نمودند که اقتدار کلتی در اصلاح امور مالیّه از آن قانون برای ما حاصل گشت و با شوق و امیدواری تمام برای شروع بکار خود حاضر شدیم .

چنانچه اکنون معلوم میشود ، من خیال داشتم که بعد از تصفیه و ترتیب امور لازمه ، مثل اعلان رسمی دولت در تعیین امور و مراتب خدمات دولتی هر يك از ماها ، بملاقات دیپلماتهای اجانب برویم ، ولی آن دیپلماتهای محترم از روز اول ورود ما بطوری هیاهو و همپه کرده و تزلزل و تردد در تمام دوائر افکنده و بدرجه توجه عوام را بطرف این امر جلب نموده و مسئله مزبوره را بطوری بنقطه نازک و دقیق رسانیدند که اگر آنوقت به آن امر راضی شده بودم ، آنوقع و اهمیت آخریرا که برای حصول اعتماد و اعتبار ملت ایران ، که (خیل گول خورده و شک زده بود) نسبت بخود تحصیل نموده بودم از دست داده و در اقتدارات راجعه بوضع قانون و انتظار و امیدواری که ایرانیان بمساعی من در اصلاحات داشتند ،

نقصان کلی راه مییافت . قبل از آنکه يك صندلی را در خانه خویش
 برای نشستن بجای خود بگذارم ، طوری آتريکهای دیپلوماسی ماده
 خودشان را جلو راه مقصود من افکندند که اگر مغلوب آن آتريکها
 شده وتن در داده بودم ، بواسطه آن عمل جزئی ، همدردی حقیقی
 و معاونت ایرنیان را از دست میدادم . و چنانچه از رفتن در آندام
 که از مسابق برای ما ساخته و گسترده شده بود تماشای و امتناع
 نمیورزیدیم ، جرم و الزام بزرگی بر این خود ثابت میشودیم . یعنی بواسطه
 آن تماشای نسبت قصوری در ذکوت و مال اندیشی ما راه مییافت .
 اگر مطالعه کنندگان به پیش آمد های مزبوره بخندند اجازه
 خواهند داشت ، زیرا که خنده ایشان هر بوط به صنف نبوده
 و تأثیری در او ننموده بلکه خود مصنفهم خواهد خرید . این
 قضیه کوچکتر اهم برای اظهار جوهر اصلی و روح ذاتی که در
 بعضی نقاط طهران سرایت کرده بود درج میکنم . چندی بعد یعنی
 تا مادامیکه ما در طهران بودیم ، آتريکهای پی در پی بود که
 لا تعد و لا تحصی جلو راه مقصود ما می افکندند که همه برای بدنام
 کردن صداقت و تکذیب نوشته جات و تدابیر اشخاصی بود که انکار
 کرده بودند از اینکه آله اجرای مقاصد پولیتکی دیپلوماسهای اجانب بشوند .
 اول ژون (سوم جمادی الثانیه ۱۳۲۹) سپهدار اعظم در پارک خود
 در طهران که خیلی با روح و خوش منظر بود مجلس دعوت [گاردن پارکی]
 (عصرانه در باغ) تشکیل داد . معلوم و معین بود که یکی از مقاصد
 آن مجلس و مهمانی تلافی و تصادف (یعنی معرفی) امریکائیهها با هیئت
 دیپلوماسی اجانب مقیم طهران بود . خوب در خاطر دارم که وقت
 عصری که هوا هم قدری گرم بود با زن خود سواره چگونه از

خیابانهای گرد آلود بطرف پارک سپهدار حرکت نمودیم . در بین راه محازی در سفارت انگلیس رسیدیم وزیرمختار محترم انگلیس را دیدیم که باخانمش سواره و بهراهی سوارهای نیزه دار هندی از سفارت بیرون آمده و از ما گذشته پیشا پیش ما رفتند . این اول مرتبه بود که

سر جارج بارکلی (Sir George. Barclay) را دیدیم . وقتیکه بیاغ رسیدیم هوای تازه خنک مبروزید و فوارهای قشنگ در هر طرف جستن نموده و رقصی (یعنی در گردش و چرخ خوردن بودند) می کردند . از راه پرپیچ و خمی که از دو طرف آن گامها و درختهای منظم بود ، بنجیمة (چادر) پذیرائی رسیدیم . موزیک دولتی هم در عقب آن خیمه در نوازش بود .

وقتیکه مقابل چادر رسیدیم میزبان و جمعی از استقبال کنندگان را ملاقات نمودیم ، بعد از آن بمحلیکه خیلی تنگ و خفه و مخصوص بدائره زنان و مردان اروپائی بود ما را رهبری کردند . در حالتیکه همه آنها بحالت و هیئت بی اعتنائی و نشناختگی عمدی سنک صفت نشسته و بما که بعقیده خودشان مهمان ناخوانده بودیم خیره خیره نظر میکردند . اگرچه پرد های چادر از سه سمت بسته و هوا جریان نداشت ، با آن حال احساس بروت هوائی از مهر سردی آنها میشد . ما یعنی من و زنم و مستر مکاسکی و زنش که همراه ما بدان محل آمده بودند در مرکز و وسط آن جمعیت ایستاده بودیم . وقتی که آن حالت را مشاهده نمودم ، آهسته بگوش همراهان گفتم ، باید چنین تصور نمود که ما چهار نفر در صحرائی باهم مشغول صحبت و گفتگو می باشیم . خیالات و اقدامات سپهدار و محتشم السلطنه وزیر خارجه که رئیس تشریفات آن مجلس بود ، برای ایشان اسباب زحمت زیاد شده بود .

آنها میخواستند اجتماع نقیضین نموده و عناصر مخخانه اجنبیه را یکجا جمع کنند ، ولی در آغاز فکر نکرده بودند که اول باید کدام کس را بکدام کس معرفی نمود . بعد از تأمل بسیار بهمدیگر میگفتند « خبر انشاءالله » اینگونه امور از قوه ایشان خارج بود .

ما همانجا ایستاده و با کمال تعجب و حیرت به نمونه و طرز کلاههای دراز مختلف که بسبک (مد) قدیم بود و اعضاء دلیرو شجاع سفارت خانها بسر گذارده بودند ، نظر نموده و توصیف آنها را میکردیم ؛ اکثر آنها غریب و نادر و چند نمره از سرشان بزرگتر بود . تا مدتی در تمحیر و تعجب از وضع آن کلاهها بوده و فکر میکردیم که جوانان انگلیسی چرا این قسم کلاههای بلند استوانه را بسر میگذارند و اگر کوشهایشان ممانعت نمی نمود ، سر و صورتشان در زیر آن کلاهها پوشیده می شد . بعد ملتفت شدیم که کلاههای مزبوره ، اسلحه اخلاقیست که در طهران کیاب و عزیز الوجود میباشد (۱) . چون حمل و نقل آن کلاهها از بالای کوه البرز کار مشکل بنظرشان می آمد ، دیپلوماتهای پست زبردست ، آنها را از متروکات رسمی پنداشته یعنی از مأمورین سلف پرسیل ارتش یا یادگار برای اخلافشان باقی مانده بود . معلوم میشود که مأمورین سابق مرض (*Mogaloe phalia*) استسقای سر یعنی بزرگی کلاه که مرض معروفیست مبتلا بودند (۲) . تا ده دقیقه بدون اظهار کسالت و عجز بهمان حال ایستاده و وقت خود را صرف نمودیم ، ولی بزودی آنکالت مانند یخ شروع به تحلیل رفتن گذارد ، یعنی مهیاها بیشتر شده و بنای آمیزش را بایکدیگر گذارده

(۱) مناسبت توصیف کلاه های مزبوره با اسلحه اخلاق شاید این باشد که چشمهای کشاده خود را در زیر آن کلاهها پنهان نموده و خود را بنظر مردم با حیا و تمدن جاوه میدادند .

(۲) کلاه از آنکه کلاه بر نخوت و پر باد بوده * مترجم

و چند نفر از دوستان ما هم رسیدند . مسٹر میکاسکی بمن اطلاع داد که سر جارج بارکلی وزیر مختار انگلیس با او معرفی شده و خیلی میل دارد که با من هم معرفی بشود ، من هم در این اشتیاق و میل بودم . بعد از ملاقات ، در اثنای گفتگو ، وقتیکه رشته سخن بطرف حالت حاضره مالیه و وضع کار و امید اصلاحات منتهی شده بود ، شخص محترم خوش سیمائیرا دیدم که از تردّد و اضطرابی که از بشره اش هویدا بود ، تاثیری در دل من پیدا کردید که باید آن عالیحضرت محترم ، شخص دیپلمات جلیل القدر بزرگی باشد . نامدتی نیز تیز بسر جارج نگاه میکرد ، وقتی که نظر او با چشمهای سر جارج دوچار و مصادف شد ، اشاره نمایاتی کرده و چشمکی زد . بعد از آن سر جارج گفت « عزیزم مسیو [تریژر جنرال] (خزانه دار کل) آیا با پاکلیوسکی کزیل (M. Poklewski Koziel) وزیر مختار روس که مرد بسیار خوبی است ملاقات کرده آید ؟ » من اظهار تأسف نمودم که تا بحال از این عزّت و شرافت محروم میباشم . سر جارج گفت « شاید از همین جا بگذرد ، من شمارا با او معرفی خواهم کرد » بعد معلوم شد ، همان شخص محترمیکه مضطربانه ، بفاصله هشت قدم از من دور ایستاده ، مسیوی معزی الیه بود . در آن وقت مسیو پاکلیوسکی مشغول گردش و قدم زدن بود و چوب دستی (تعلیمی) خود را چرخ داده و جمعیت را تماشا میکرد . بهمین حال از جلو ما گذشت ، وقتیکه نزدیک سر جارج رسید سر جارج بازوی خود را بیازوی اوزد ، بواسطه این اتفاق عمدی باهم دوچار شده و بدون وقوع هیچگونه تزلزلی در موازنه امور پلتیکی باهم ملاقی شدیم . وزیر مختار فرانسه هم در آن محل حاضر بود ، ولی بواسطه فوت شدن وقت و عدم فرصت ، یا انصراف رأی که برای مشارالیه حاصل گشت ، دیگر در تمام

مدتی که در طهران بودم ، بشرف و مسرت ملاقات ایشان نائل نشدم
 سر جارج بارکلی و مسیوپا کلیوسکی را در آن وقت و در هر موقع
 ملاقات دیگر ، خیلی خوش طبع و خوش محضر و باتریب یاقم . ولی
 بواسطه تکالیف رسمی سنگینشان در طهران ، اثر انقباضی از بشـره
 ایشان هویدا و فرائض و ظائف آنان با نسبه بطبعشان اکثر ناملایم
 و ناهوار بود .

باید مردم در اکثر اوقات بین حالت شخصی و دیپلوماسی امتیاز
 داده و فرق بگذارند ، یعنی مأمورین محترم گاهی خوش صحبت و خوش
 مذاق ، و بعضی اوقات در موقعیکه تحت احکام دول خود اقدامات
 رسمی مینمایند ، دیپلوماسی و [سور] (سخت گیر) میباشند . اگر این
 قسم نکند امور درهم و برهم و هرج و مرج شده و بی اعتدالی بزرگی
 در کارها واقع خواهد شد . از برای بعضی دول کم اتفاق میافتد که
 برای نمایندگان و مأمورین خود در ممالک اجنبیه خصوصاً در مشرق ،
 احکام و دستورالعمل جزئیات را بفرستند ، که چنین و چنان باید کرد
 یا حتماً فلان امر باید انجام داده شود و صاحبنصبان و مأمورینی
 هم که در مرکز دولت متبوعه خود بوده و زمام حائل و عقد روابط
 اجانب در دستشان میباشد ، بحالت الم انگیزی که از اثر نتیجه
 احکامشان بظهور پیوسته ، اعتنا و توجهی نمیکند .

یکی از اولین مسائل مائیه که رأی مرا در آن پرسیدند ، این
 بود که اداره نمکرا که یکسال است تشکیل شده ، باید جاری و
 و برقرار داشت یا اینکه باید نسخ و منقرض شود ؟ ملتهم خیلی شاکی
 و ناراضی بودند . بعد از تفتیش و تحقیق معلوم شد که عایدات و
 قیمت ششصد [پوند] انگلیسی (که معادل یکخروار ایران است)

نمکی که از معادن مملکتی استخراج میشد ، شصت و چهار قران که معادل با پنج دالر و هفت دهم دالر است میباشد ، در صورتیکه گمرک همان مقدار نمکیکه از خارج بداخله ایران حمل و وارد می شد يك يازدهم دالر (قریب به نهمصد دینار ایران) بود ، و باینجهته کسانیکه قبل از انحصار مزبور استخراج کرده و می فروختند و هم اشخاصیکه دردهات و قراء وسط ایران سکونت داشته طرف ظلم و بی انصافی بسیار واقع می شدند . علاوه براین درمدت یکسال ازقانون زرخیز و گنج باد آور مزبور ، مبلغ جزئی یعنی قریب چهل و دوهزار تومان که تقریباً معادل باسی و هفت هزار دالر میباشد ، عاید دوات گشته و مبلغیکه از ملت گرفته شده بود دویست و نه هزار تومان و فاضل مبلغ مزبور ، بی تناسب بمصرف مخارج اجزاء رسیده بود ، ازهمه گذشته برحسب تعرفه گمرک نباید هیچ قسم گمرکی تعلق باجناس و امتعه داخلی بگیرد . بملاحظات فوق فوراً رای به نسخ قانون مزبور دادم ، زیرا که صلاح و بهبودی ملت در آن متصور نبود و مجلس هم رأی مرا تصویب نمود .

از آن تغییر جزئی ، اثر مشروطیت در قلوب اهالی ، محکمتر گردید و حال آنکه بواسطه قانون انحصار مزبور در معرض خطر و ضرر بود و هیچکس از آن انحصار ، بجز اجزاء و مأمورین آن اداره ، که از پیشرفت قانون مزبور فربه شده بودند منتفع نمی شد .

(چون این بنده یکی از مأمورین اداره مزبوره بوده و از اول انحصار تا آخر انقراض در شعبه قصبه گروس بسمت تقیث مستخدم بوده ، لازم دانستم که مجلی از اطلاعات خود را بعرض قارئین محترم برسانم ، تا از حقیقت امر واقف و مستحضر گردند

اگرچه ممکن است پس از ملاحظه شرح ذیل بمناسبت استخدام اداره مزبوره نسبت طرفداری بمن داده شود ، ولی چندان فرق و تأثیری درمن نخواهد کرد . اولاً عایدات شعبه گروس را که اطلاع کامل از آن دارم اگر مصدر نسبت قرار دهیم ، عایدات یکساله تمام شعب با ضعاف مضاعف بیشتر از مبلغ مذکور باید شده باشد . زیرا که تقریباً عایدات شش ماهه شعبه اداره نمک گروس ، یعنی پس از گذشتن چهارماه از ابتدای انحصار که در گروس شروع بفروش و قانون مزبور مجرا شد و قبل از اینکه راه مگساریان و مشتریان نمک بواسطه سرما و برف تا زمان انقراض اداره مسدود شود ، عایدات شعبه گروس بتنهائی پس از وضع مواجب اجزاء و مخارج مسافرت و بنای عمارت و خریدن ملزومات اساسی و مخارج فوق العاده عملیات استخراج و غیره ، بین پانزده الی بیست هزار تومان شد . چون فروش عمده این معدن منحصر باهل جاف و بعضی از عشایر اکراد و مقدار نا قابلی هم به اهالی قراه گروس بوده و علاوه حرکت و ذهاب و ایاب اکراد هم منحصر به چهار پنج ماه موسم گرما بوده ، این مقدار قلیل شد . ولی در سایر معادن که اینگونه موانع را نداشته بخصوصاً معادنی که مجاور مرکز یا شهرهای بزرگ معروف بوده و در تمام مدت انحصار ، مشغول کار بوده اند ، بطور حتم عمل کردشان باید خیلی بیشتر از این شده باشد . ثانیاً بواسطه ارزان بودن قیمت سابق نمک و امیدوار نبودن رعایا باجرا و نفوذ آن قانون و انتظار انقراض آن یا از سابق نمک ذخیره داشته و با کمال امساک امروز را بفردا رسانیده و با کمال عسرت و مشقت ، تلف شدن احشاشانرا از بی نمکی ترجیح بر اطاعت از قوانین دولتی میدادند ، چنانچه اغلب عشائر

مزبوره بهین ملاحظه در اولین طلوع سالارالدوله ، بدون هیچ خوف و اجبار ، بمشارایه گرویده و علناً بنای مخالفت و یاغیگری با دولت گذاردند . اهالی گروس می گفتند فروش آن سال از حیث وزن يك بیست و پنجم سالهای قبل نبوده . ثالثاً مخارج فوق العاده که در آن سال یعنی در ابتدای انحصار به تمام دواثر و شعب ولایات تحمیل شد ، منحصر يك مرتبه بود . مثل مخارج فوق العاده مسافرت و اعزام مأمورین با طراف و بنای ابنیه و عمارات لازمه در هر معدن و محمل ، و مخارج اسامیه و غیره که در سنوات بعد میبود . علاوه بر اینها انقراض و نسخ اداره نمکرا اهالی گروس و اکراد ، آثار مشروطیت زدانسته ، بلکه نتیجه متابعت سالارالدوله تصور میکردند که رعایا را از دادن مالیات جدید معادن نمک نقاط منصرفه خود معاف کرده بود و اظهار مسرت از نفوذ خود پسندانه وی مینمودند . ولی دو امر مسلم بود و محل انکار نیست ، یکی قصور و عدم دقت در انتخاب مأمورین امین و انحصار خدمات بزرگ مرکز و شعب رابلسله جلیله شاهزادگان ، با حقوق بی تناسب فوق العاده ، چنانچه شنیده شد که میگفتند « اداره نمک ، نمک طعام و طعام خوان شاهزادگان شده » و دیگر راپورتهای سرسری بی خبران را که فقط برای اظهار اطلاع گفته محل اعتنا قرار دادن ، در هر صورت بعقیده شخصی خود من اگر اداره مزبوره تا کنون جاری و بتدریج رفع موانع و اشکالات را نموده و احتیاجات نامه عامه را بطرف خود جلب میکردند ، بطور حتم عایدات سالانه این اوقات بالغ بر چندین کرور تومان می شد . مترجم)

باب دوم

—:0:—

در شرح حالات سیاسی و چگونگی امور مآلیه ایران که ماها دیدیم
 اقتدارات نایب السطنه و کابینه و مجلس ، مساک و طریقه دولت و
 وسائل وصول مالیات ، قروض داخلی دولت ، استقراضات از اجانب .
 از روز اول که ما وارد طهران شدیم ، همواره ما را متنبه نمودند که
 هیچوقت نخواهند گذارد درباره ایران کار صحیحی بکنیم . مستشاران
 و صاحب منصبان اجنبیه دیگر هم که بطهران آمده و سعی بودند که
 اصلاحات عملی کنند ، از همان اول مجبور شدند که یا ابراف را ترك
 و بدرود گفته و یا بطرفداری و حمایت « کسان دیگر که برضد اصلاحات
 بوده بروند » و برای ما هم همین را انبب میدانستند که با آن اعیان
 مقتدر صلح آمیزی اختیار بکنیم . مراد از « کسان دیگر » که زود
 ملتفت شدیم ، صاحب منصبان و اعضاء دولتی مفتن و مفسد ایرانی بودند ،
 یعنی بقیه السیف و اخلاف دوره استبداد که برضد پیشرفت مشروطه
 بوده و در زمان حکومت سابقه استبدادیه مصدر خدمات بزرگ و صاحب
 ثمول و اقتدار گشته و به تربیت و تحصیل اروپائی هم آراسته و
 پیراسته بودند و همه ایشان این نکته را بخوبی ملتفت شده و مراعات
 می نمودند که سلامتی و سهولت پیشرفت امور شان در این می باشد که آله
 کار و هواخواه دولت روس شده و در تحت حمایت دولت مذکوره و
 آثار و نفوذ قویه اش اغراض شخصی خود را مجرا نمایند . این شق را

انسب و اولی میدانستند ، از حمایت ابناء وطن خود که با کمال نواص
بی تجربه گی و جهالت در اصول و اصطلاحات دولت مشروطه (که
بمقاصد شان ضرر بزرگ میرسائید) دایرانه و متهورانه دست و پا زده
و کوشش مینمودند .

این مسئله از اول مطرح مزاح و تمسخر دوائر دیپلوماسی طهران شده
بود که امریکائیا بیشتر از سه ماه در ایران نخواهند ماند . خانم یکی از
وزیر مختارهای محترم گفته بود که « یکماه دیگر امریکائیا را در راه
انزلی مراجعت کنان خواهیم دید » هر قسم سعی بلیغی که در تصفیه و
اصلاح امور مالیه ایران بعمل می آمد بیشتر اسباب مضحکه میشد .

در هنگام مسافرت بایران پنج روز در قسطنطنیه (اسلامبول) توقف
کردیم . جمع کثیری از مهاجرین ایرانی در آن شهر سکونت داشتند .
شهر مزبور پایتخت مملکت عثمانی و با طهران همیشه طرف مکاتبه و
معامله می باشد . در آنجا ایرانیان بسیاری را ملاقات کردیم که تازه از
وطن خود مهاجرت نموده و بعضی از ایشان را بسبب امور پلتیکی تقی
بلد کرده و یا خود فرار نموده بودند . از آنجمله تقی زاده بود که معروف
ترین وکیل مشروطه خواهان تبریز بود . مشارالیه بملاقات من آمده و
تامدنی در باب بی نظمی و مشکلات امور ایران گفتگو نمود . جماعت
دیگری که خدمات نمایان در حرکت رولسیونی و وطن پرستانه ایران
نموده بودند نیز بملاقات من آمده و بیشتر ایشان تجار و علماء و اعضاء
ادارات دیپلوماسی اجانب بودند . این او این مرتبه بود که از حالات رانجه
و معموله ایران اطلاع عمیقی حاصل نموده و اعتراف کردم که حالات و
پیش آمده های آینده ایران اطمینان بخش نبوده و آن منظره ها شخص را
مرعوب می نماید

ایشان از بسیاری از امور ایران ، از آنتریکهای اجانب گرفته ، تا
 ضررهای شخصی و احتمال مخاطرات جانی ، مرا آگاه نمودند . در نصایح
 مختلفه که بمن نمودند ، متفق علیه همه صراحتاً این بود ، که مجلس یا پارلمان
 سبب و علت تحریک و ترقی ایران بوده و بواسطه قانون و شهرت
 ایشان ، آثار و علائم ملیت و قومیتشان ثابت می شود . دوستان و ملاقات
 کنندگان با گفتند « اگر اطمینان و حسن عقیده و کلا را ، بطرف خود
 جلب نمائید ، گویا نصف کار شما ، انجام گرفته باشد . و اگر به تحصیل رضایت
 و معاونت آنان موفق نیامدید ، بهتر است که از نتایج مساعی خود تان ، دست
 شسته و از اقداماتیکه برای تحصیل و تکمیل نتایج میکنید ، صرف نظر نمائید » .
 بسیاری نگذشت که دیدیم ، چه قدر بیانات ایشان درست و صحیح بود .
 غفلت عمدی (تجاهل) از اثرات و نتایج آن دستورالعملها ، مانند سنگی
 جلوراه مستشاران اجنبیه بود که بایشان مصادف شده و همواره کشتی خدمات
 آنها را ، ریزریز میکرد (یعنی هر یکی از مستخدمین اجنبیه ایران که مراعات
 نکات و دستورالعملهای فوق را نکرده و یا غفلت می نمود ، اقداماتش
 بکلی بیحاصل ، و باعث سلب اعتبار مردم از او می شد) . اما در
 حصول و جلب اعتبار و محرمیت ، بامخنی ترین دوائر دیپلوماسی اجانب
 در طهران ، برای هر یک از مستشاران هیچگونه اشکالی در پیش نبود
 و آن محرمیت ، بسیار واضح و دلفریب و برایگان دعوت و ترغیب می نمود .
 اما اگر با چند تن از نمایندگان بعضی دول اجنبیه ، دوستی و خلوص ظاهری
 بدان قسم محکم و استوار میگردید ، این گونه ، حالات و سر نوشت
 مستشاران در آتیه در دفتریکه راجع با اعتماد و اطمینان مجلس یا پارلی و وطن
 پرستان بود ثبت می شد ، یعنی اطمینان مجلس یا احزاب ملی نسبت
 بایشان خاتمه می یافت .

در آن زمان دوائر ديپلوماتي طهران عبارت بود ، از وزيرمختارهاي روس و انگليس و سفير عثماني كه هر سه بر نطمع پتليكي مشغول بازي بودند ، ساير نمايندگان محترم وظيفه شان پيش از اين نبود ، كه جماعتي از هموطنان و اتباع خود را كه از دولت و رشكسته و بي پول ايران مواجب و وظيفه ميگرفتند ، حمايت و نگهداري كنند . اغلب آن موظفين بمنصب والقب عاليه ، محترم و سرفراز بودند . در ايران كتر كسي بود كه منصب از [كرنل] (سرهنگي) كتر باشد ، و پستتر از اين منصب را ، امر عجيب و غريبي ميشمارند . مثلاً يك شخص ايتاليائي معروفى كه مناسبت مختصر و بستگى موهومى با اداره جنگ ايران داشت ، خيلى خوش وقت مى شد ، كه خود را از پيش خود بمنصب [جنرال] (سرتيپى) ترقى داده و خود را در زمره سرتيپان بشمار بياورد .

اين تصنيف در صدد بيان جغرافيايى ايران نيست و از وضع زندگاني و طرز عادات و اخلاق ملئى مركز تمدن مشرق نيز سخن نميراند .

لكن اگر ذكر اين يك فقره را ترك نمايم ، بسيار ظلم خواهد بود . بدون اينكه از مصنفين و مؤسسين مضمون كو ، كه هيت اروپائيهاي طهران را (خوشامد) گفته ، و وجود آنان را بواسطه آراء سخيفه و بي حقيقت خود ، زنده نگاه مى داشتند ، اعتراف و تمجيد (خوشامد) بگويم ، خوبست و جلداناً تصور شود ، دوستي كه به تعجيل تمام رو بزوال ميرود ، در ميان اين خرابه متزلزل ، جماعتي رنگارنگ بودند ، مثل صاحب منصبان باجيكي گمرك ، ژاندارمري ايتاليائي ، [سرجنها] (صاحب منصبان پست) توپخانه آنان ، علما و متبحرين و معلمين و مستشاران فرانسوي ، مشاقان نظامي اطريشي ، منشيان انگليسي بانك ، مصاحبان و ندمان عثماني و ارمني در بارها ، آخر همه ، ولي بزرگتر